

نك: اينك .

جهان نيست شكل هست ذات: يعنى جهان نمود بود است؛ چنانكه گذشت كه: «ما
عدمهايم...» .

و آن جهانيان: (به ياء مثناة تحت) يعنى عالميان .

اندر آييد اى مسلمانان همه غير اين عذبي عذاب است آن همه ۲۱/۳۹۵- ۱۰/۱۹۵
شذب: گوارا .

اندر آييد و ببينيد اين چنين سرد گشته آتش گرم مهين ۱۱/۱۹۵- ن ندارد- ۱۱/۱۹۵
مهين: به ضم ميم، خوار کننده .

تا چنان شدگان عوانان خلق را منع مي کردند كآتش درميسا ۱۷/۱۹۵- ۲/۴۰۰
عوان: فرياد کننده؛ چه عو همچو عو صدا و غوغا باشد .

آن دهان كز كرد و از تسخر بخواند نام احمد را دهانش كز بماند ۲۱/۱۹۵- ۱۲/۴۰۰
تسخر: سخریه و استهزا .

من تو را افسوس مي كردم ز جهل من بدم افسوس را منسوب و اهل ۲۲/۱۹۵- ۱۲/۴۰۰
افسوس: چنانكه به معنى حسرت آمده، به معنى هزل و سخریه نیز آمده .

آتش طبعت اگر غمگين كند سوزش از امر مليك دين كند ۳۴/۱۹۵- ۱۳/۴۰۰
از امر مليك دين: پس در حقيقت، طبع نكرده، و صحت سلب دارد .

چون كه غم بيني تو استغفار كن غم به امر خالق آمد كار كن ۳۴/۱۹۵- ۱۵/۴۰۰

چون كه غم بيني تو استغفار كن: چنانكه عارفي فرمايد كه هر مصيبتى كه پشت آيد تا توانى شاعر
باش و اگر نتوانى راضى باش و اگر نتوانى صابر باش و پايتر از اين كفر است . يعنى چون در
حقيقت از دوست مى رسد شادى كن و بگو:

«بلایى كز حبيب آيد هزارش مرچيا گويم»

و گر نتوانى پس هر دورا يعنى مصيبت و نعمت را مثل هم بين، چه رضا مقام استواست و گر
نتوانى باری در مقام صبر باش يعنى به كلفت و مشقت خود را بر قبول و ادار تا سوزش سازش شود و
تقاضای عشق مقام اول است . پس آتش مى گرید در نظر عاشق حق يا شاهد او من نيستم و اگر
هستم بطور بندگى هستم و عبد، مالك هيچ نيست .

باد و محاك و آب و آتش بنده‌اند با من و تو مرده با حق زنده‌اند ۱۷/۴۱۵-ك ۲۵/۱۹

با حق زنده‌اند: چون بنده‌اند، در حدیث است که: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ» ۱۳۰ پس زنده‌اند به زندگی مولی. معیت نفس با جسم تو جسم را زنده دارد چگونه معیت قیومی حق تعالی با موجودات آنها را زنده ندارد. «وَهُوَ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُسْقَرَنَةُ وَغَيْرَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْرَأَيْلَةُ» ۱۳۱

کین سبب را آن سبب آورد پیش بی سبب کی شد سبب هرگز ز خویش
۲۲/۴۱۵-ك ۳۸/۱۹

بی سبب کی شد سبب: مبتدا مؤخر است. یعنی سبب امکانی کی بی سبب شد و به خویش موجود شد؟

این سبب را آن سبب عامل کند بازگامی بی برو عاقل کند ۲/۴۲۵-ك ۳۸/۱۹
عامل کند: در نظری که عالم مظاهر اسماء و صفات حقند و ملاحظه مراتب.
عاقل کند: در نظری که مرآت مخفی است در مرئی، و نبیند غیر اسماء او. و اینها سبب‌هایی هستند که محرم انبیانند.

این سبب چبود به تازی گو رسن اندرین چه این رسن آمد به فن ۴/۴۲۵-ك ۲/۲۰
تازی: عربی. که به عربی رسن را سبب گویند.

گردش چرخ این رسن را علت است چرخ گردان را ندیدن زلت است
۵/۴۲۵-ك ۲/۲۰

گردش چرخ: یعنی چرخ کارگران. چنانکه در بعض نسخ:
گردش چرخه رسن را علت است چرخه گردان را ندیدن زلت است

تا نمایی صفر و سرگردان چو چرخ تا نسوزی تو ز بی مغزی چو مرخ ۷/۴۲۵-ك ۲/۲۰
صفر: دست خالی.

مرخ: درختی است که زود آتش می گیرد.

آتش شهوت نسوزد اهل دین باغیان را برده تا قعر زمین ۲۰/۴۲۵-ك ۱۱/۲۰
آتش شهوت نسوزد اهل دین: خلاصه این کلمات این است که اسباب امکانیه را در اهل دین

۱۳۰ - مصباح الشریعة، فقرة ۱۰۰

۱۳۱ - نهج البلاغه، خطبة ۱

تصرفی نیست در نظر شهود ایشان به جز خدا، و هر چه خدا می کند معشوق و لذیذ ایشان است. این از طرف فاعل،

مرتبه دیگر از طرف قابل، می گوئیم آنها جان هستند و مجرد بالفعل و بیگانه از جسم و انفعال. در ذات و حقیقت ایشان از جسمانیات نیست بلکه به جهت آنکه جان مطلقند جسمشان محکوم علیه به احکام جان است. چنانکه فرمود:

کساندر آتش خلق عاشق تر شدند در فنای جسم صادق تر شدند

و مرتبه دیگر از باب تطابق عوالم می گوئیم آتش شهوت و غضب با آتش صوری يك حقیقت است و تفاوت مثل ذی ظل و ظل است، چنانکه نار طبیعت دنیا ظلش نار جهنم می شود قال تعالی: «انظُرُوا إِلَىٰ ذِي ظِلٍّ ذِي شُعْبٍ ثَلَاثٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ»^{۱۳۲} و هر که را این نسوزاند آن نسوزانیده بلکه سوختن به آتش صوری، دون سوختن به آتش نار شهوت و غضب است و نسوختن به آن دون نسوختن به این است. چنانکه در مثال نار سنگ و آهن و نیران متولده از آن و مثالهای دیگر معلوم است. و همچنین روح و ریحان نارالله کجا - که آن مؤمنه موقنه مشاهده کرد با آن طفل، خواه طفل ظاهری از آن جهت که صفع او و جزء او بود، اراده شده باشد و خواه طفل معنوی، زیرا که نفس ام است و روح اب است و قلب ولد که نفس مطیعه و قلب نوری مطیع روح زوجه مطیعه سعیده و ولد خلف صالحند و نفس اماره و مسوله و قلب مسود غیر مطیع روح که اب بود زوجه ناشزه و ولد ناخلفند و هر گاه ولد صالح که قلب مستقیم است خود را در نارالله و نورالله اندازد مادر را که نفس نوریه صالحه رؤفه است می کشاند و همچنین سایر قوی را، - وورد و یاسمن و بهار و ریاحین صوری کجا؟

از دیدن گل می خلد در دیده من خارها آن گل که من می جویمش نبود درین گلزارها و مرتبه دیگر می گوئیم گاه باشد به قوت نفس نبی علیه السلام یا ولی برده می شوند نفوسی به عالم صور صر ف و وقایعی مشاهده می شود بالحقیقه و بالمعاینه و محقق است که شبث شیشی به صورت است و جای دیگر این را تفصیل داده ایم.

موج دریا چون به امر حق بتاخت اهل موسی را ز قبطی و اشناخت ۲۱/۴۲۵ - ک ۱۱/۲۰

قبطی: به کسر قاف، اهل مصر. و قوم فرعون را قبطی و قوم موسی را سبطی گویند.

هست تسبیحت بخار آب و گل مرغ جنت شد ز نفع صدق دل ۲/۴۳۵ - ک ۱۳/۲۰

هست تسبیحت: تا آخر دو بیت، معنی آن است که تسبیح و حمد از برای مرغ جنت به منزله ماده اند برای مرغ دنیا، چه ماده هر چیز باید مناسب با او باشد. مرغ دنیوی عناصر طبیعی ماده آن است و مرغ برزخی و اخروی عمل صالح و ملکه حمیده ماده آن است. در حدیث است که «فی

الْجَنَّةِ قِيَانٌ غُرَامُهَا قَوْلُ الْمُؤْمِنِ سُبْحَانَ اللَّهِ»^{۱۳۳} یعنی اظله آن ملکات حمیده آن صور بهیه، اشجار و اطیاری می شود. چنانکه مشنوی مشحون است از امثال این مطلب.

و در کلام اشارت است به آنکه از دم توهم مرغ به وجود می آید. ولی مرغ آخرت و ارباب کشف صوری از صاحبان نفس قدسیه و نفس گرم، مشاهده صور مثالیه آنها را در حال استعمال بدن هم می کنند. همانا از اینجاست که خواجه حافظ می گوید:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

بلی کسی که جام جم دارد دارای کل است، چون تو دارم همه دارم به خود آنا بینی دارایی.

این عجایب دید آن شاه جهود جز که طنز و جز که انکارش نبود ۷/۲۳-ک ۱۵/۲۰
طنز: طعن بود.

اصل ایشان بود آتش ز ابتدا سوی اصل خویش رفتند انتها ۱۲/۴۳-ک ۱۹/۲۰

آتش ز ابتدا: یعنی در همین نشأه اولی آتش بودند، چه اعمال بد و ملکات رذیله آتش است به حسب باطن. حق تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»^{۱۳۴} و نیز «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^{۱۳۵} به جمله اسمیه که منسلخ از زمان است ادا فرموده، پس اینجا معنی است و در «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ»^{۱۳۶} صورت می گیرد. و می شود که مراد به ابتدا نشأه علم باشد که ماهی علیه همه در علم ازلی گذشته که طینت شقی از ازل سجینی بوده و طینت سعید از ازل علیینی بوده که «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي الْأَزَلِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ لَمْ يَزَلْ»^{۱۳۷} این است که خواجه عبدالله انصاری هروی می فرماید: «همه از انجام ترسند و عبدالله از آغاز»!

آب اندر حوض اگر زندانی است باد نشفس می کند کار کانی است ۱۷/۴۳-ک ۲۲/۲۰
نشف: به خود کشیدن.

وین نفس جانهای ما را همچنان اندک اندک دزد از حبس جهان ۱۹/۴۳-ک ۲۳/۲۰
وین نفس: یعنی در هر نفس ما، جبار نقص ما را تلافی می کند به کمال.

از آن جانب بود ایجاد و تکمیل و زین جانب بود هر لحظه تبدیل
«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»^{۱۳۸} پس موجودات جمیعاً به حسب امر تکوینی در

۱۳۳ - سنن ترمذی، ص ۵۸

۱۳۴ - قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۰

۱۳۵ - قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۴۹

۱۳۶ - قرآن کریم، سوره غافر، آیه ۱۶

۱۳۷ - عین این عبارت یافت نشد ولی در این زمینه روایاتی وجود دارند. رجوع کنید به توحید صدوق صص ۳۵۸ - ۳۵۱

امثال و استکمالند. «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» ۱۳۹ و می شود که مراد نفس رحمانی باشد که می آید از جانب یمین یعنی عالم مجردات صرفه و عقول کلیه که نفوس را تکمیل می کنند تارفته رفته عقل کلی می شوند.

تَا إِلِيهِ يَصْعَدُ أَطْيَابُ الْكَلِمِ صَاعِدًا مِّنَا إِلَىٰ حَيْثُ عَلِمَ ن ۲۰/۴۳ - ك ۲۴/۲۰
 تا الیه بصعد: اشارت است به کریمه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» ۱۴۰ یعنی به سوی حق تعالی بالا می روند کلمات پاکیزه و عملهای نیکو بالا می برد آن کلمات را. ظاهر کلمه طیبه کلمه توحید است و باطن او نفس نطقیه قدسیه است. و در کلام خدا و خلفای خدا کلمه بر نفس ناطقه بسیار اطلاق شده بلکه بر وجودات خاصه از آن جهت که اینها مُعْرِبِنْد از ضمیری که وجود مکنون مصون حضرت غیب الغیوب است، خصوص انسان کامل که کلمه اتم و اسم اعظم است و اعراب از همه اسما و صفات ذاتیه کند. قال تعالی «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ» ۱۴۱ و عن الائمة: «نَحْنُ الْكَلِمَاتُ التَّامَاتُ وَالْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» ۱۴۲ و العلیب اشارت است به تجرد فطری و کسی به علوم و معارف. و عمل صالح که موجب رفع اوست ملکه عدالت است. و بعض مفسرین ارجاع می کند ضمیر مستتر یرفع را به کلم و طیب را به عالم تفسیر می کند و ضمیر بارزرا ارجاع می کند به عمل. پس دلالت می کند بر اینکه شرف عمل به علم و معرفت است. صاعداً منّا: در حالتی که صعود کند از ما به سوی مرتبه ای که خدا داناست.

يَرْتَقِي أَنْفَاسَنَا بِالْمَنْتَقَىٰ مَتَحْفًا مِّنَّا إِلَىٰ دَارِ الْبَقَا ن ۲۱/۴۳ - ك ۲۴/۲۰
 یرتقی: بالا می رود انفس ما به پرهیز. اشارت است به عمل صالح که در آیه است. متحفاً: در حالتی که تحفه و هدیه است از ما به سوی دار بقا.

ثُمَّ يَأْتِينَا مَكَافَاتِ الْمَعَالِ ضَعْفَ ذَلِكَ رَحْمَةً مِّنْ ذِي الْجَلَالِ ن ۱/۴۴ - ك ۲۵/۲۰
 ثمّ یأتینا: پس می آید ما را مکافات معالی و مکارم اخلاق به اضعاف آنها از رحمت حق، به مقتضای: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالِهَا» ۱۴۳ این اگر معال (به عین مهمله باشد). و اگر «مقال» باشد (به قاف) که در بعض نسخ است، واضح است.

۱۳۸ - قرآن کریم، سوره ق، آیه ۲۱

۱۳۹ - قرآن کریم، سوره شوری، آیه ۵۳

۱۴۰ - قرآن کریم، سوره فاطر، آیه ۱۰

۱۴۱ - قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۴۵

۱۴۲ - منبع یافت نشد.

۱۴۳ - قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۶۰

ثم يلجينا الى امثالها كي ينال العبد مما نالها ن ۲/۴۴ - ك ۲۵/۲۰
 ثم يلجينا: بعد پناه می دهد ما را آن تقوی و زهد حقیقی به سوی امثال نفوس قدسیه، که عقول کلیه باشند تا برسد بنده به آنچه آنها رسیده اند.

هكذا تعرج و تنزل دائماً ذا فلا زلت عليه قائماً ن ۳/۴۴ - ك ۲۵/۲۰

هكذا تعرج: یعنی فیض خدا انقطاع ندارد و کلمات او را نفاذ نیست و صمت بر حضرت او جایز نیست. این نزول و عروج در این کلمات سنت خدایی است «وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِلاً»^{۱۴۴} «وَلَوْ كَانَ الْبَحْرُ»^{۱۴۵} الایة. لیکن ظاهر کلام مولوی بل صریحش صعود کلمه توحید و ارتقاء دم نفس است که انفاس جمع نفس (به فتح فاء) است. و ارتقاء و صعود وجود لفظی به اعتبار معانی بلندی است که وجود ذهنی آن است و بلندی آن وجود عقلی بلندی عاقله است به سبب اتحاد معقول با عقل. و ارتقاء نفس (به فتح فاء) به سبب حضور ارتقاء نفس (به سکون فاء) است. و بنابر ظاهر پس مقال (به قاف) اظهر است. و مراد از الجاء به سوی امثال تکرار کلمه توحید است که «اذکروا الله كثيراً» و «الْحَسَنَةُ تَجْرُ الْحَسَنَةَ»، و از نزول و عروج، عروج کلمه است از راه گوش به قلب و از قلب به روح و از روح به سیر و خفی چنانکه از آنجا نازل شد، و از آن نی شکرستان بریده شد باز سیر دوری کرد و به آنجا پیوست که «المبدأ هو المنتهى».

چشم هر قومی بسویی مانده است کان طرف يك روز ذوقی رانده است ن ۵/۴۴ - ك ۲۷/۲۰

يك روز: آن روزی است که جای دیگر فرموده:

روز نیکو دیده ایم از روزگار آب رحمت خورده ایم اندر بهار

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین ذوق جزو از کل خود باشد بین ن ۶/۴۴ - ك ۲۷/۲۰

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین: حاصل این ابیات تا آخر این است که جنسیت علت جذب و کشش است و جنسیت را چهار قسم کرده: یکی مثل جنسیت نوری با نوری و ناری با ناری، کبوتر با کبوتر باز با باز. دیگری جنسیت جزء با کل مثل جنسیت نفس ناطقه قدسیه با عقل کل، و جزء و کل در اینجا تجلی و متجلی را شامل است و در این تسامحی است مثل قول شیخ عطار: «جان ز کل نبود جدا جزویی از اوست». سیم جنسیت بالقوه مثل نان که جنسیت بالفعل ندارد ولی بعد از هضم معدی و کبدی و عروقی و عضوی جنسیت به فعلیت می رسد در عظم عظم، و در لحم لحم و در شریان، شریان و در ورید، ورید و همچنین حتی در جلید، جلید و در روح بخاری، روح بخاری می شود. چهارم نمایش جنسیت مثل سراب و آب و زر مغشوش و زر خالص.

۱۴۴ - قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۶۲

۱۴۵ - منبع بافت نشد.